

سعاد بالنعاده والسلامه
 شود کلکون ز آید دیده نامه
 علم بیرون ز نذاشته نشامه
 زبان بکشاده بر من خاشاکه
 ولد قلنا الی یوم القیة
 پیشمان شد ز لاف سستی جای
 و لکن لبس ینفعد العمامة
 خردم به پیش نمانده لان از فرقه به
 از شرف از زور و دولت خنجره به
 یکبارگی ز تمام ارواوت سپرده به
 دست هوس بخوان نوالش بنده به
 کان زنت از قبیل علایق شمرده به
 در تنگنای تو بود تقوی قشرون به
 جای خیال خال و خط بیکو ایند
 کین نقشها از صفی خاطر سزده به
 امرای فیه وجه اند جهره
 شنیدم مرده ای انا الله
 ناسلار حقیقت کشتیم آکه
 بناشد دعوی خدیج مویق
 عباد است کس زین کدی کدی
 درون غیب خون بسطت نر
 بلطف قدره جای ز درونت
 ز روی لطف قدا علیه قدره
 بر کرم ماه دایره از شک جین من
 دام فریب دروه زان دین من
 حیفت

بجود

چشم بر کلاشته پابن زین من
 بر عاشقان سوخته و آخ چینی من
 من زنده ام به نکر از کف کین من
 بز بنده کین و سگ کترین من
 جای کس سجده بر من و او بیباش
 بر ایشان پای و آخ چینی من
 ای خطه نقشی ز نوا نگینت
 با خیا لعل رنگ آیز قد
 دارم از نزل تو صد پاره دل
 آهوان دیده فریب چشم تو
 چشم من هر شب جسد جوی تو
 تا سر زلف تو از کف داده ام
 جای از دست میانت قاصرت
 که چه بزم صد خیار از کینت
 بلطف قدره و هزار آن
 بهر چه پیش من زان روی کرم
 مرا با آن و باز ستیست پنهان
 حلقه تشنه ام تیغ تو بکشد
 غم زینم بجز راه سلالت
 غم عشقت و آمد از زور بام
 چو طنبر از تو نالان بود جای
 زلفت لاله غی الطنبور نشد
 است بر زور دل من ماه تابان کوه
 چو زاده اجد شکت و کون طلاله
 کاه آبه دیده مانعی شود که دور آن
 از چشم تپهای رفت و آهم تا بجا
 شد بکله برود نظری از ناچوسه
 بعد ایای کیمی چشم زشت پیش نظر

۱۶۹